



حیات، هماهنگ کننده ساختارهای علم و قدرت

انسان، کثرتی و انباری از قوای ادراکی و تحریکی به هم ریخته نیست که بی‌وحدت سازمان یافته عمل کند...

انسان، کثرتی و انباری از قوای ادراکی و تحریکی به هم ریخته نیست که بی‌وحدت سازمان یافته عمل کند، چون کثرت قوای انسان اگر به وحدت برنگردد و عامل هماهنگ کننده نداشته باشد، موجودی واقعی نیست، زیرا وحدت با هستی مساوق است. دیگر آنکه آن واحدی که همه مجموعه‌های وجود انسان را هماهنگ می‌کند و امامت آنها را به عهده دارد و همه ساختارها زیرمجموعه و شئون اویند، حیات انسان است. حیات، عامل هماهنگ کننده ادراک، اراده و فعل است. آن واحد حقیقی که هم می‌فهمد و هم اراده و فعل دارد و هم اراده و فعل او تحت تدبیر فهم و ادراک اوست، حی است.

واژه «حی» صفت مشبیه است که بر ثبات و دوام دلالت دارد و از نظر مفهوم، گفتار مفسران در تعریف آن مختلف است: امین الاسلام طبرسی می‌نویسد: «حی کسی است که محال نباشد در پرتو وصف حیات، دانا و توانا باشد و می‌توان گفت حی کسی است که هرگاه مدرکات را بیابد، باید آنها را ادراک کند» (1). علامه حلی می‌گوید: «حی» چون خدا قادر و عالم است، حی است» (2). مرحوم بلاغی معنای حی را «واضح و آشکار» می‌داند. (3) ظاهراً ایشان نظر به معنای عرفی دارند. علامه طباطبایی (قدس سره) می‌نویسد: «حی» فالحیة نحو وجود یترشح عنه العلم و القدرة» (4). گفتنی است که معنای «حی» هو الدراك الفعّال» این نیست که هر دارنده ادراک و فعل حی است، بلکه کسی حی است که علم و فهم او مشرف بر فعلش باشد و فعل وی از علم و فهم او دستور گیرد. این حیات مراتبی دارد: اگر حیات موجودی حیوانی بود، شئون ادراک و میل و فعل او را به شکلی رهبری می‌کند و چنانچه حیات انسانی مصطلح بود، این شئون را به گونه‌ای دیگر رهبری می‌کند و اگر حیات قرآنی یا همان حیات متأهانه بود، در سطح دیگری رهبری خواهد کرد. حیات متأهانه، همان روح ملکوتی انسان است که در آیه «وَتَقَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي» (5) از آن خبر داده است. روح ملکوتی انسان ساختارهای علمی، ارادی و فعلی او را به گونه‌ای رهبری می‌کند که برترین هماهنگی بین آنها برقرار و علم انسان، مشرف بر عمل او شود و عمل وی از علم او دستور بگیرد و انسانی زنده، عالم و عامل شود.

1. مجمع البیان، ج 2 - 1، ص 626.

2. کشف المراد، ص 287.

3. آلاء الرحمن، ج 1، ص 422.

4. میزان، ج 2، ص 329.

5. سوره ص، آیه 72.

تفسیر انسان به انسان، ص 191-193